

افسر سبزواری، شاعر مشروط خواه

دکتر سیدحسین امین

شاهزاده محمدهاشم میرزا افسر (سبزواری، ۱۲۵۳- تهران، ۱۸ شهریور ۱۳۱۹)، معروف به «شازدهٔ افسر» و ملقب به «شیخ‌الرئیس»، ادیب، شاعر، سیاستمدار مشروطه‌طلب، رئیس انجمن ادبی ایران و نایب‌رئیس مجلس شورای ملی بود. پدرش، نورالله میرزا، معروف به شاهزاده جناب، متخلص به نوری، از شاهزادگان درس‌خواندهٔ قاجار، پسر محمداسماعیل میرزا، پسر محمدرضا میرزا، متخلص به افسر، پسر سیزدهم فتحعلی‌شاه قاجار و نیای مادری‌اش، محمدهاشم میرزای جناب، از شاگردان حاج ملاهادی حکیم سبزواری، بوده‌اند. افسر را به نام نیای مادری‌اش، محمدهاشم نامیدند و خود او به احترام نیای پدری‌اش، محمدرضا میرزا افسر، در جوانی «افسری» (منسوب به «افسر» = پدربزرگش) تخلص می‌کرد و بعدها که به کمال رسید، تخلص خود را «افسر» نهاد و البته شهرتش از پدربزرگش پیشی گرفت. دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱)، طبیب، ادیب و حافظ‌شناس معروف، که همشهری افسر است، در مجلد اول یادداشت‌های خود، شرح حالی مفصل از مشاهدات و مسموعات شخصی خود دربارهٔ دورهٔ جوانی افسر نوشته و از جمله گفته است: «شاهزاده محمدهاشم میرزا افسر، شاهزادهٔ معممی بود. پدرش، نورالله میرزا، نیز عمامه و عبا داشت ... ریش داشت، سر می‌تراشید، نعلین داشت، آخوند تمام‌عیاری بود و دنبال مقدسین و پیش‌نمازان می‌افتاد و به این طریق ارتزاق می‌کرد. در جوانی هم حضرت‌الا بوده و بر و رویی داشته و مورد توجه شیعیان بوده است. پسرش، محمدهاشم میرزا هم ...» (غنی، ۱۳۶۰: ۲۰۳-۲۰۴).

تحصیلات

افسر در سبزواری به تحصیل پرداخت. وی پس از فرا گرفتن زبان فارسی، بخش‌هایی از دانش‌های ریاضی و طبیعی را از پدرش آموخت. سپس تا بیست‌ودو سالگی نزد مدرّسان آن شهر، از جمله میرزا اسماعیل افتخارالحکمای طالقانی، حاج میرزا حسن حکیم - داماد حاج ملاهادی سبزواری - و حاج میرزاحسین علوی سبزواری، به فراگیری دانش‌های زمان ادامه داد. ^۱ برابر یادداشت‌های دکتر غنی، شاهزاده افسر پس از تحصیلات مقدماتی و ادبیّت و عربیّت، مدتی به عنوان معلّم فارسی و مصاحب تیمورتاش به جوین می‌رود

و مدتی هم در منزل مرحوم حاج میرزا حسین مجتهد سبزواری ^۲ محرّر و کاتب اسناد بوده است، تا آنکه سرانجام، بعد از مشروطیت وارد خدمت اوقاف و معارف می‌شود و بعد از ازدواج با نوهٔ نیرالدوله، والی خراسان، در عهد والی گری نیرالدوله در خراسان به ریاست اوقاف خراسان می‌رسد و سپس از سبزواری و نیشابور به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود (همان).

مبارزات اجتماعی و سیاسی

افسر، پیشاپیش از جنبش مشروطیت، به افکار آزادی خواهانه جذب شد. فعالیت‌های او در این راستا موجب شد که در ۱۲۸۱ ش = ۱۳۲۰ ق (چهار سال قبل از مشروطیت) نخست به مشهد و سپس به نیشابور تبعید شود. افسر پس از چندی به سبزواری بازگشت؛ ولی دوباره در زمان والی گری آصف‌الدوله شاهسون، در ۱۲۸۴ ش / ۱۳۲۳ ق به سبب فعالیت علیه نظام استبدادی، به عشق آباد آق‌خال تبعید شد و تنها پس از انقلاب مشروطیت به سبزواری بازگشت. افسر در جریان استبداد صغیر، به حزب دموکرات پیوست و با حمایت آن حزب، در ۱۳۲۷ ق، در دورهٔ دوم مجلس، از سبزواری نمایندهٔ مجلس شورای ملی شد. وی در ادوار پنجم تا نهم هم از سبزواری، ولی در دوره‌های سوم و چهارم از نیشابور نمایندهٔ مجلس شد. افسر پس از خاتمهٔ نمایندگی‌اش در دومین دورهٔ قانون‌گذاری، وارد تشکیلات معارف خراسان گردید و از آن پس مجدداً در ۱۳۳۲ ق به نمایندگی دورهٔ سوم مجلس انتخاب شد و عاقبت پس از تاج‌گذاری احمدشاه در ۱۳۳۲ ق / ۱۲۹۳ ش، شیخ‌الرئیس لقب گرفت. وی پس از اتمام دورهٔ سوم مجلس، مجدداً به ریاست معارف و اوقاف خراسان منصوب شد و مدتی هم مدعی‌العموم استیفاف همان دیار شد. افسر در دوران نمایندگی در مجلس شورای ملی در عهد رضاشاه، اغلب با رأی نمایندگی به سمت مجلس انتخاب می‌شد؛ برای مثال، هنگامی که انتخاب هیئت‌رئیس مجلس در ۱۶ مهر ۱۳۰۸ تجدید شد، حسین دادگر (عدل‌الملک) به ریاست مجلس و افسر و احمد شریعت‌زاده به سمت نیابت ریاست انتخاب شدند (عاقلی، ۱۳۷۲: ۲۴۷).

موضع‌گیری‌های سیاسی

موضع‌گیری‌های سیاسی افسر در سطح کشور عبارت بودند از:

۱. اعتراض به حملهٔ روس‌های تزاری در ۱۳۳۲ ق / بهمن ۱۲۹۳ ش: ابتدا حملهٔ روسیه به ایران هم‌زمان با اولتیماتوم روسیه دربارهٔ اخراج شوستر آمریکایی از خزانه‌داری کل ایران و در حقیقت برای تقویت محمدعلی میرزا (مخلوع در ۱۲۹۰) بود. با تحریک روسیه، عدهٔ زیادی در مشهد به نفع محمدعلی میرزا و بر ضد مشروطیت تجمع و تظاهرات کردند. در آذر ۱۲۹۰ سفارت روسیه طی یادداشتی، به ایران اخطار کرد که اگر اولتیماتوم آن دولت رد شود، چهارهزار

سرباز روسی که قبلاً تبریز و رشت و مناطق مرزی را تصرف کرده‌اند، وارد تهران خواهند شد. در پی همین زورگویی‌ها، قزاقان روسی نطقه‌الاسلام تبریزی را در تبریز بر دار کردند و در گیلان هم عده زیادی از وطن خواهان را کشتند و بدتر از همه، در ۱۰ فروردین ۱۲۹۱، موسوم به عاشورای ثانی، آستان قدس رضوی را در مشهد به توپ بستند و سردرها و گلدسته‌های حرم را خراب کردند. در این اوضاع، بیش از ۲۰۰ نفر بی‌گناه کشته شدند و خزانه حضرت رضا هم غارت شد؛ چنان‌که ملک‌الشعرا یه‌بهار گفته است:

نک بیابید و ببینید که در کاخ رضا

توپ ویرانگر روس است که افکنده شر

سرانجام با آغاز جنگ جهانی اول، روسیه دوباره در روز چهارم بهمن ۱۲۹۳، پس از آنکه ارتش عثمانی مناطق غربی ایران را اشغال کرده بود، به ایران لشکر کشید و با لشکریان عثمانی در تبریز و ارومیه به جنگ پرداخت. دامنه این کشمکش به مناطق شمالی ایران، از جمله خراسان شمالی، نیز کشیده شد. در این اوان، فعالیت‌های افسر و دیگر دموکرات‌ها که طرفدار عثمانی و آلمان بودند، موجب اعتراض رسمی دولت روسیه گردید و کنسول روسیه کتباً خواستار تبعید افسر از محل شد. کنسول روسیه به دنبال آن اعتراض کتبی، اخطار و تهدید کرد که اگر به این تقاضا ترتیب اثر داده نشود، روس‌ها با توسل به نیروی نظامی خودشان، افسر و همراهانش را اخراج خواهند کرد. چنین بود که افسر ناچار به تهران آمد، تا آنکه یک سال بعد، با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دولت تزاری روسیه سرنگون گردید و افسر به خراسان بازگشت.

۲. مخالفت با کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی: مخالفت افسر با کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان سردار سپه بسیار پر حرارت بود؛ به حدی که پس از سقوط دولت سیدضیاء و تبعید او به خارج از کشور، به زین‌العابدین رهنما، مدیر روزنامه ایران، که روزنامه‌اش را به تقلید از سرلوحه روزنامه رعد با خط کوفی چاپ می‌کرد، خطاب کرد:

عراقی زاده را بر گو که نادریش ناصوفی

ضیا بگذشت از بصره، چرا ایران بود کوفی؟

۳. مخالفت اولیه و موافقت نهایی با انتقال سلطنت از احمدشاه قاجار به رضاشاه: موافقت نهایی افسر با سلطنت رضاشاه از سر ناچاری بوده است؛ چنان‌که خود او در قطعه‌ای گفته است:

رای را گر به مجلس شورا

با قیام و قعود می‌دادند

و کلاهی مؤسسان از بیم

با رکوع و سجود می‌دادند

فعالیت‌های ادبی

اهمیت افسر، بیشتر از جهت خدمات ادبی او و به اختصاص، فعالیت او در سمت ریاست انجمن ادبی ایران است که از انجمن‌های پربار کشور بوده و در ۱۲۹۹ به همت حسن وحید دستگردی تأسیس شد و سپس ریاست آن به حسین ادیب‌السلطنه سمیعی و میرزا رضاخان نائینی رسید. این انجمن نخست در تالار آیین وزارت فرهنگ برگزار می‌شد و سرانجام از ۱۳۰۲ به بعد، به مدت هفده سال، مرتب در خانه شخصی او تشکیل می‌شد و تا ۱۳۱۹ که سال مرگ او بود، با نظم جدی با هزینه این مرد بزرگوار برقرار بود. به گزارش محمد اسحاق

هندی، هزینه‌های این انجمن که در سال ۱۳۰۹ بالغ بر یک هزار تومان بوده است، همه از کیسه فتوت خود افسر پرداخت می‌شده است (محمد اسحاق هندی، ۱۳۲۱: ۵۹). افسر البته در بیرون از محدوده انجمن ادبی ایران هم فعال بود؛ برای مثال، هنگامی که وزارت فرهنگ در ۲۶ دی ماه ۱۳۰۴ به مناسبت فوت پروفیسور ادوارد براون، ایران‌شناس معروف انگلیسی و مؤلف تاریخ ادبیات ایران، مجلس بزرگداشتی در تهران برگزار کرد، افسر قبل از سیدحسن تقی‌زاده و میرزا یحیی دولت‌آبادی، سخنران اول بود.

شعر و شاعری

دیوان اشعار افسر به همت عبدالرحمن پارسا تویسرکانی در ۱۳۲۱ به چاپ رسیده است. مضامین شعری او اخلاقیات نو بود. این مضامین شامل مطالبی بود از این قبیل: ترغیب به کار و آموزش و پرورش، رعایت بهداشت، ترویج صنایع ملی، سفارش به ورزش، آیین صحیح معاشرت و دوستی، نشر کتاب، پرهیز از مفاسد اخلاقی و عادات زشت، از جمله تبلی، مفت‌خواری و قمار. او اشعار میهنی و سرودهای مختلف وطنی/اجتماعی نیز داشت. قالب‌های شعری افسر، شامل غزل، قطعه و رباعی بود؛ اما تخصص وی در قطعه‌سرایی است. وی به اتفاق اهل ادب، بهترین قطعه‌سرای عصر خود بود. بر این داوری، چهار شاهد صادق می‌آوریم؛ یکی محمدتقی بهار و دیگری دکتر پرویز ناتل خانلری و سه‌دیگر، ایرج میرزا و چهارم قطعه‌های خود این شاعر بزرگ قطعه‌سرا.

اول. محمدتقی بهار (ملک الشعراء) که بی‌گمان بزرگ‌ترین شاعر سنتی ایران در یک‌صدساله اخیر است، در ۱۳۰۹، یعنی در سن کمال و اوج شهرت خود، در پاسخ شاعر معاصر، صادق سرمد، درباره ایجاد سبکی نو در شعر فارسی، طی مثنوی مستزادی در حق شاعران هم‌عصر خود، از جمله افسر، ایرج میرزا، عارف، عشقی، سید اشرف گیلانی - گوینده نسیم شمال - غلامرضا روحانی، پژمان بختیاری، شهریار و صادق سرمد، به داوری می‌نشیند و در حق افسر چنین داوری می‌کند:

شعر افسر محکم است و یکنواخت

لیک غیر از قطعه کمتر شعر ساخت

زی سداسی نیز تاخت

گرچه طرز قطعه‌سازی طرز نیست

خاصه چون کم باشد، آن را ارز نیست

مایه‌اش را ورز نیست

قطعه‌های افسر از روی یقین

هست طرز قطعه‌این‌بیمین

لیک محدود است این (بهار، ۱۳۴۵: ۲۲۷)

مهم‌تر آنکه بهار، پس از مرگ افسر در ۱۳۱۹، در مجلس بزرگداشت او در حق افسر چنین اظهار نظر کرد: «به عقیده بنده، پس از ابن‌بیمین، هیچ کس قطعه را در زبان فارسی به خوبی افسر نسرود» (پارسا تویسرکانی، ۱۳۲۱: ۱۳۲).

این اظهار نظر از ناحیه ملک‌الشعراء بهار درباره افسر، به‌ویژه از این جهت حائز اهمیت است که این دو شخصیت ادبی، به جهاتی با یکدیگر تقابل داشته‌اند؛ برای مثال، افسر با آنکه با ملک‌الشعراء بهار دوست بود و او را در شعر و ادب، استادی مسلم می‌دانست، در باب محتوای یکی از اشعار بهار بر او خرده گرفت و با او به معارضه برخاست. بهار گفته بود:

پافشاری و استقامت میخ

سزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبند

پافشاریش بیشتر گردد

افسر گفت:

بس شگفت آید از بهار مرا

که ستوده‌است پافشاری میخ

چون زندنش به سر، به خاک نشست

پس کجا بود پایداری میخ؟

پست گردد، ستم‌پذیر شود

ناستوده‌است بردباری میخ

ملک الشعراء بهار از این جهت که افسر، خود، به تعبیر بهار، اهل مقاومت

سیاسی نبود و با رضاشاه پهلوی کنار آمده بود، خطاب به او گفت:

افسر! قطعه تو را خواندم

که ز میخ رهی دژم گشتی

از کی، ای خواجه، با ابات الضمیم

هم‌تراز و هم‌قدم گشتی؟

تو نبودی که چون دگر یاران

با رضا یار و هم‌قسم گشتی؟

تو خود از میخ کمتری، زیرا

زیر پتک حریف خم گشتی

دوم. دکتر پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹) طی مصاحبه‌ای که دکتر

صدرالدین الهی در ۱۳۴۶ در باب اهمیت ادبی ملک الشعراء بهار با او داشته است،

افسر را یک شاعر جدی همسطح بهار معرفی کرده و گفته است:

«وجه امتیاز او [بهار] از شاعران همانند و هم‌عصرش در همین پویندگی

در علوم ادبی است و جرئتش در اینکه مضامین شعری خود را به لباس‌هایی

عرضه کند که در سنت شعر اصلاً برای آن چنین اجازه‌ای صادر نشده است

... نزدیک‌ترین کسانی که با بهار در این راه شانه به شانه ساییده‌اند افسر و

ادیب‌الممالک فراهانی هستند ولی هیچ کدام از اینها آن ضرب و جوهر شعر

بهار را برای عرضه موضوع تازه در زبان ادبی قدیم ندارند» (الهی، ۱۳۷۰: ۳۹۹).

این اظهار نظر دکتر خانلری نیز حائز اهمیت است. چون در ۱۳۴۶، درست

بیست و هفت سال از مرگ افسر گذشته بود و خانلری نیز در اوج حرمت و عزت

بود. بنابراین هیچ شائبه‌ریا در این اظهار نظر نمی‌رود. برعکس، مسلم است که

خانلری، بعد از بهار، افسر و ادیب‌الممالک را مهم‌ترین شاعران اواخر قاجار و اوایل

پهلوی می‌دانسته است.

سوم. ایرج میرزا در غزل معروف خود به مطلع «طرب افسرده کند دل، چون

ز حد درگذرد» به نام شاهزاده افسر به عنوان نقاد شعر خویش چنین اشاره می‌کند:

روح پیدا کند و با تو به گفتار آید

اگر این شعر من، از محضر «افسر» می‌گذرد

ایرج میرزا، باز در عذر فنامه می‌گوید:

بگو شهزاده‌هاشم میرزا را

نمی‌پرسی چرا احوال ما را؟

و کالت گر دهد تغییر حالت

عجب چیز بدی باشد و کالت! (ایرج میرزا، بی تا: ۳۴ به بعد)

چهارم. شاهد برتر بر ارزش و اعتبار ادبی افسر، همانا آثار خود اوست و

در مقام استشهاده، اینک نمونه‌ای از اشعار افسر را نقل می‌کنم:

الف. قطعه:

آنچه در زندگی ضروری نیست

دل به راهش اگر نیازی، به

خویشتن را به هیچ عادت و خوی

به هوس مبتلا نسازی، به

پیش عادات، سرفکنده مباش

در همه حال، سرفرازی به

آن عبادت که خیزد از عادت

گر به ترکش همی بنازی، به

چون که هر عادتی نیاز آرد

از همه چیز بی نیازی به

ب. غزل:

این کاخ که می‌باشد گاه از تو و گاه از من

جاوید نخواهد ماند، خواه از تو و خواه از من

گردون چون نمی‌گردد بر کام کسی هرگز

گیرم که تواند بود مهر از تو و ماه از من

گر هیچ نیازی باز چون هیچ نخواهی برد

رنجی ز چه زین شطرنج؟ فرزین ز تو، شاه از من

کبکی به هزاری گفت پیوسته بهاری نیست

این ناله و افغان چیست؟ گل از تو، گیاه از من

با خویش در افتادیم تا ملک ز کف دادیم

از جنگ کسان شادیم، داد از تو و آه از من

نه تاج کیانی ماند، نه افسر ساسانی

افسر، ز چه نالانی؟ تاج از تو، کلاه از من

دوستی‌ها و دشمنی‌ها

مسلم است که هر چهره سیاسی یا فرهنگی در زمان حیات خود و میان

معاصران و رقبای خود دوست و دشمن فراوان دارد. افسر نیز از این قاعده مستثنا

نیست و دوستان و دشمنانی داشته است. ما در اینجا فقط از باب نمونه، به

اظهارات دو تن از معاصران او اکتفا می‌کنیم:

الف. میرزاده عشقی غزل معروفی دارد که در آن، بسیاری از رجال عصر

خود، از جمله عین‌الدوله، فهیم‌الملک، فرمانفرما، نصرت‌الدوله، ملک‌الشعراء بهار

و افسر، را هجو کرده است. وی در آن غزل درباره افسر گفته است:

ز رشوه‌خواری شیخ‌الخبیث، افسر دون

به باد رفت وطن، مملکت زوالی شد

ب. دکتر قاسم غنی طی نامه‌ای که در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۳۰ شمسی

به عبدالحسین دهقان نوشته است، گوید: «شاهزاده محمدهاشم میرزا افسر، دله

بود؛ حاکم می‌تراشید؛ رئیس نظمیه و مالیه به ولایات می‌فرستاد؛ رشوه‌ای -

کم - می‌گرفت؛ چرچری می‌کرد؛ و کیل دعاوی می‌شد، حکم می‌شد، چیزی

می برد؛ گاهی از بلدیه، فلان خندق را ارزان می خرید و امثال آن؛ اما خداوند رحمتش کند! نه راه سفارت روس می دانست و نه سفارت انگلیس. به قول کسی تقلید می کرد، می گفت: یک وقت در جلسه رسمی مجلس، فلان و کیل به وزیری یا و کیلی تاخت و از جمله گفت: «سیاست استعمار، فلان دولت را تقویت کرده، دول استعماری چنین می طلبیدند و او عامل شد». بگفته شاهزاده افسر از جلسه خارج شد و در اتاق جلو افتاد، مثل آنکه غش کند، و با آن لهجه سبزواری که ما هم با اشکال می فهمیدیم و در همان حال غشوه می گفت: «چکر کنم؟ نمتم، مو، نمتم، همی کلمه استعمار مورانش مزنه، آخ، آخ، پیر سوخته ها استعمار من» (یعنی: چه کار کنم؟ نمی توانم، من نمی توانم، همین کلمه استعمار مرا آتش می زند. آخ، پیر سوخته ها استعمار می کنند). تصدیق دارم که یک مقدار هم تئاترهای افسری بود و تظاهر و خودنمایی به وطن دوستی به حد افراط و غشوه مصنوعی؛ اما بعد از همه اینها، یک نفر نمی تواند بگوید افسر عامل سیاست خارجی بود، یا در همان روز، مدعیانش نمی توانستند بگویند. می گفتند دله است. تازه، دلگی بعد از عمری این بود که وقتی مرده، دویست هزار تومان ثروت او تخمین شد؛ یعنی املاکی در جوین که بیشتر آن را آباد کرده بود؛ دیگر مستغلات کمی در مشهد که به اجاره می داد» (غنی، ۱۳۶۸: ۱۶۳-۱۶۴).

افسر در این یادداشت های غنی آماج نیش زبان ها یا تهمت هایی است که با آگاهی های مندرج در دیگر منابع، همخوانی ندارد و از آن جمله، آنچه درباره روابط افسر و تیمورتاش بر قلم غنی رفته است، به اصطلاح علمای علم الحدیث، «خبر واحد» است و اگر مطابق با واقع باشد، تنها سندی است که از این راز مگو پرده برداشته و از جهت انسان شناختی و فرهنگی، روزه های دیگر به تاریخ ایران در اواخر قاجار می گشاید. به هر روی، در حق شاهزاده افسر به جز این موضوع سر به مهر و نیز تهمت زدیدن کتاب های تیمورتاش پس از مرگ او، که دکتر غنی در جلد یازدهم یادداشت هایش به آن اشاره می کند، بسیار سخنان دیگر نیز به شایستگی و تمجید و تأیید بر قلم دیگران رفته است؛ از جمله عبدالرحمان پارسا تویسرکانی در مقدمه چاپ نخست دیوان افسر نوشته است: «افسر مردی سخن گوی و سخن شناس، باتجربه و نیک خواه و درست کردار بود و از دست رفتن وی، برای کشور ما که نیازمند به وجود این قبیل اشخاص است، ضایعه تأسف آوری به شمار می رود» (پارسا تویسرکانی، ۱۳۲۱: ۵).

اما فصل الخطاب این مقال، سخنان ملک الشعراء بهار است که در سخنرانی خود گفته است: فوت افسر یکی از ضایعات بزرگ و باعث تألم همه دوستان مخصوصاً فضلا و دانشمندان است... مرحوم افسر سالیان دراز به این کشور و این مردم خدمت کرد. خدمات ایشان هم در هر رشته ای که بوده، با درستی و خوبی همه هوش بوده است (۱۳۱)

پی نوشت

۱. سال ها پیش، هنگامی که مقاله ای در شرح حاج میرزا حسین سبزواری به قلم سیدعلی نقی امین در شماره ۲۱۳ مجله وحید منتشر شد و به دنبال آن، عبدالرحمان پارسا تویسرکانی طی نامه ای در شماره ۲۱۷ مجله وحید افسر را از شاگردان حاج میرزا حسین سبزواری برشمرده، حسن نبوی در نامه ای دیگر، مندرج در شماره ۲۳۰ همان مجله، در شاگردی افسر نزد حاج میرزا حسین سبزواری تشکیک کرد.
۲. برای شرح حال مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری، ر.ک: دایرةالمعارف تشیع: ج ۹، ص ۶۹؛ مرسلوند، ۱۳۷۴: ۱۷.

کتابنامه

- آراین پور، یحیی، ۱۳۷۲، از صبا تا نیمه تهران: امیرکبیر.
- الهی، صدرالدین، «از خاطرات ادبی دکتر خانلری درباره ملک الشعراء بهار»، ایران شناسی، سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰.
- امین، سیدعلی نقی، ۱۳۸۲، تاریخ سبزواری، تهران: دایرةالمعارف ایران شناسی.
- امین، سیدعلی نقی، «میرزا حسین سبزواری»، مسجد (نشریه مرکز رسیدگی به امور مساجد)، تهران.
- امین الشریعه، میرسیدحسن، ۱۳۶۸، اخلاق امینی، به کوشش سیدحسن امین، تهران: وحید.
- بامداد، مهدی، ۱۳۵۷، شرح حال رجال ایران، جلد ۶، تهران: زواری.
- برقی، محمدباقر، ۱۳۷۰، سخنوران نامی معاصر، قم: خرم.
- بهار، محمدتقی، ۱۳۵۷، تاریخ احزاب سیاسی، تهران: امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۱، دیوان اشعار، تهران: نشر علم.
- _____، ۱۳۴۵، دیوان بهار، چاپ محمد ملک زاده، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، محمود، ۱۳۷۶، سبزواری، شهر دانشوران بیدار، سبزواری: دانشگاه آزاد.
- پارسا تویسرکانی، عبدالرحمان، ۱۳۳۱، مقدمه: دیوان افسر، تهران: بی نا.
- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۶۰، فرهنگ شاعران فارسی از آغاز تا امروز، تهران: قومس.
- حکیم الممالک، علی نقی، ۱۳۵۶، روزنامه سفر خراسان، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- حمیدی، مهدی، ۱۳۴۷، دریای گوهر، تهران: امیرکبیر، جلد سوم.
- خلخالی (طهوری)، عبدالحمید (نام مستعار)، ۱۳۳۳، تذکره شعرائی معاصر، تهران: طهوری.
- خیام پور، عبدالرسول، ۱۳۴۰، فرهنگ سخنوران، تبریز: بی نا.
- دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۱، ج ۹، تهران: نشر شهید محبی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۳، سیری در شعر فارسی، تهران: نوین.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی، ۱۳۶۲، سفرنامه چاپ احمد اقتداری، تهران: به نشر.
- شکوری، ابوالفضل، ۱۳۷۷، فرهنگ رجال تاریخ معاصر، تهران: عالمه.
- عاقلی، باقر، ۱۳۷۲، روز شمار تاریخ ایران، تهران: گفتار.
- _____، ۱۳۸۰، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر، تهران: گفتار.
- غنی، قاسم، ۱۳۶۸، نامه های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی و سیدحسن امین، تهران: وحید.
- _____، ۱۳۶۱-۱۳۶۹، یادداشت های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، لندن.
- فرخ، محمود، ۱۳۴۴، سفینه فرخ، جلد اول، مشهد: زواری.
- قزوینی، محمد، «وفیات معاصرین»، یادگار، س ۲، ش ۳ (۱۳۲۵).
- محمد اسحق هندی، ۱۳۲۱، تذکره شعرائی معاصر ایران.
- مرسلوند، حسن، ۱۳۶۹، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، جلد ۱، تهران: الهام.
- _____، ۱۳۷۴، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، جلد ۴، تهران: الهام.
- _____، ۱۳۷۵، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، جلد ۵، تهران: الهام.
- مروجی، حسن، ۱۳۷۹، تذکره شاعران بیهقی، تهران: عابد.
- مکی، حسین، ۱۳۶۲، تاریخ بیست ساله تهران: ناشر.
- ممتحنی، حسین (حمید سبزواری)، «افسر»، پیک سبزواری (ماهنامه)، ۱۳۴۳.
- نخجوانی، حسین، ۱۳۴۳، مواد التاریخ، تبریز: بی نا.
- نظمی، علی، ۱۳۷۸، دویست شاعر، تهران: سروش.
- هدایت، محمود، ۱۳۵۳، گزارا جوییدن، تهران: بی نا.
- یاسمی، رشید، ۱۳۱۶، ادبیات معاصر، تهران: بی نا.